

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده احمد پوپل
۱۴ مارچ ۲۰۲۱

ابن دیلاق - ۱۴ حکایت ابن اُم هانی

در شهر مدینه بُد جوانی مشهور به ابن اُم هانی،
چون والده را زلطف، حضرت می داد مهی دوبار زحمت
منظور رسولِ عالمین بود انگشت نمای آن و این بود
از بهرِ تقرّب پیمبر هرکس ز صحابه داشت دختر
می خواست به میل و شادمانی کابین دهدش به رایگانی
لیک او ز سرِ وفا و مردی میلی به بتان حی^۱ نکردی
از آنکه ز روی صدق و ایمان با یکدگر آن دو بسته پیمان
اینگونه که تا در این جهان اند مهرِ دگری به دل نخوانند
هم اینکه اگر یکی بمیرد آن، همسرِ دیگری نگیرد
یک چند به منتهای عشرت بردند ز عُمرِ خویش لذّت
هر روز به یکدگر فرونتر می گشت علاقه دو همسر
در عز و سُرور و شادمانی روزی ز قضای آسمانی
رفتند به عزم و قصد دیدار در منزلِ پیشوایِ اخبار^۲
آن روز ز قفر^۳ ابنِ علقم از بهرِ پیمبرِ مُکرم
آورد یک از بنی اُمیه یک شقه سوسمار هدیه

ادامه دارد

۱- اُم هانی دختر ابوطالب خواهر علی دختر کاکای محمد، زن هُبیره بن عمرو عمه حسن و حسین

۲- حی: زنده

۳- اخبار جمع خَیَر: نیکان، برگزیدگان

۴- قفر: بیابان بی آب و علف